

ماجرای سقیفه و حمله به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

<?xml encoding="UTF-8?>

وقایع سقیفه از لسان سلمان

سلمان فارسی می گوید: کار مردم را به علی (علیه السلام) - در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را غسل می داد- خبر دادم و گفتم: ابو بکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفته، و مردم به این راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند!

1. بیعت ابو بکر: استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی (علیه السلام)، کیفیت غسل و نماز بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، کیفیت بیعت مردم با ابو بکر، اولین بیعت کننده با ابو بکر، ابلیس از غدیر تا سقیفه.

2. اتمام حجت امیر المؤمنین (علیه السلام): سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه مهاجرین و انصار، جمع قرآن و دعوت به آن، اتمام حجت بر ابو بکر در القاب ادعایی، کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم.

3. شهادت حضرت زهرا (علیها السلام): نقشه حمله به خانه حضرت، آتش زدن خانه و مجروح شدن حضرت زهرا (علیها السلام) بدست عمر، دفاع امیر المؤمنین (علیه السلام) از حضرت زهرا (علیها السلام)، دستور ابو بکر برای حمله و آتش زدن خانه، مجروح شدن حضرت زهرا (علیها السلام) بدست قنقذ.

4. بیعت اجباری امیر المؤمنین (علیه السلام): علی (علیه السلام) از خانه تا مسجد، ورود بی اجازه به خانه امیر المؤمنین (علیه السلام)، سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) هنگام ورود به مسجد، شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن علیهما السلام، اتمام حجت امیر المؤمنین (علیه السلام) با فضائلش، حدیث جعل کردن ابو بکر، افشای اسرار اصحاب صحیفه ملعونه جواب حدیث جعلی ابو بکر، دفاع مقداد و سلمان و ابو ذر از امیر المؤمنین (علیه السلام)، تهدید عمر به قتل برای بیعت، دفاع ام ایمن و بریده اسلمی، کیفیت بیعت اجباری امیر المؤمنین (علیه السلام)، بیعت زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد.

5. اتمام حجت اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام): سخنان سلمان بعد از بیعت، سخنان ابو ذر بعد از بیعت، سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از بیعت، اصحاب صحیفه در تابوت جهنم، عثمان لعنت شده پیامبر (صلی الله علیه وآله)، پیشگوئی از ارتداد زبیر، ارتداد مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) جز چهار نفر، شباهت مسلمین به بنی اسرائیل.

(أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: 218)

1. بیعت ابو بکر

استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی (علیه السلام)

ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که چنین می گفت: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت و مردم آنچه می خواستند کردند، ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و آنان را با حجت و دلیل علی (علیه السلام) محکوم کردند و چنین گفتند: ای گروه انصار، قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند، زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) از قریش است، و مهاجرین از شما بهترند زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم فرموده است: «امامان از قریش اند».

کیفیت غسل و نماز بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

سلمان می گوید: نزد علی (علیه السلام) آمدم در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را غسل می داد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) وصیت کرده بود که کسی غیر او غسلش را بر عهده نگیرد. وقتی عرض کرد: یا رسول الله، پس چه کسی مرا در غسل تو کمک خواهد کرد؟ فرمود: جبرئیل. علی (علیه السلام) هیچ عضوی (از اعضای حضرت) را اراده نمی کرد مگر آنکه برایش گردانیده می شد. وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد من و ابو ذر و مقداد و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را به داخل خانه برد، و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. عایشه نیز در حجره بود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود. سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می آورد. آنان وارد می شدند و دعا می کردند و خارج می شدند، تا آنکه هیچ کس از حاضرین و انصار باقی نماندند مگر آنکه بر آن حضرت نماز خواندند.

کیفیت بیعت مردم با ابوبکر

سلمان فارسی می گوید: کار مردم را به علی (علیه السلام) - در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را غسل می

داد- خبر دادم و گفتم: ابو بکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفته، و مردم به این راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند !

اولین بیعت کننده با ابو بکر

علی (علیه السلام) فرمود: ای سلمان، آیا می دانی اوّل کسی که با او بر منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم هنگامی که انصار محکوم شدند، و اوّلین کسانی که با او بیعت کردند مغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جراح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولى ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند.

فرمود: در باره اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا رفت اوّل کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمرد سالخورده ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او بعنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می گریست گفت:

«سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا ترا در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن».

ابو بکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: «روزی است مثل روز آدم!» و بعد از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

علی (علیه السلام) فرمود: ای سلمان، می دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گوئی مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) را با شماتت و مسخره یاد می کرد. فرمود: او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن آن حضرت مرا به امر خداوند در روز غدیر خم حاضر بودند.

آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیار ترم، و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند: «این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده اند، و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد».

ابلیس غمگین و محزون رفت.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: بعد از آن پیامبر (صلی الله علیه وآله) به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابو بکر بیعت می کنند بعد از آنکه با حقّ ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: «ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!» (ابلیس) می گوید: «کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش در باره اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند». و این همان قول خداوند تعالی است که **وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ** ، «ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند».

2 اتمام حجت امیر المؤمنین (علیه السلام)

سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه های مهاجرین و انصار سلمان می گوید: وقتی شب شد علی (علیه السلام) حضرت زهرا (علیها السلام) را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت، و هیچ یک از اهل بدر از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه هایشان آمد و حق خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فرا خواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند. وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد. (سلیم می گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابو ذر و مقداد و زبیر بن عوام. امیر المؤمنین (علیه السلام) در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می آییم». ولی هیچ یک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد.

جمع قرآن و دعوت به آن

وقتی حضرت عهدشکنی و بی وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به قرآن رو آورد و مشغول تنظیم و جمع آن شد، و از خانه اش خارج نشد تا آنکه آن را جمع آوری نمود در حالی که قبلا در اوراق و تکه چوبها و پوستها و کاغذها (نوشته شده) بود. وقتی حضرت همه قرآن را جمع می نمود و آن را با دست مبارک خویش طبق تنزیل و تأویلش و ناسخ و منسوخش می نوشت، ابو بکر به سراغ او فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن. علی (علیه السلام) جواب فرستاد: «من مشغول هستم و با خود قسم یاد کرده ام که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز، تا آنکه قرآن را تنظیم و جمع نمایم». آنان هم چند روز در باره او سکوت اختیار کردند. امیر المؤمنین (علیه السلام) قرآن را در یک پارچه جمع آوری نمود و آن را مهر کرد. سپس بیرون آمد در حالی که

مردم با ابو بکر در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجتماع کرده بودند. حضرت با بلندترین صدایش فرمود: «ای مردم، من از روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفته به غسل آن حضرت و سپس به قرآن مشغول بوده ام تا آنکه همه آن را بصورت یک مجموعه در این پارچه جمع آوری نمودم. خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیه ای نازل نکرده مگر آنکه آن را جمع آوری کرده ام، و آیه ای از قرآن نیست مگر آنکه آن را جمع نموده ام، و آیه ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوانده ام و تأویلش را به من آموخته است». سپس فرمود: «برای آنکه فردا نگوئید: ما از این مطلب بی خبر بودیم!» و بعد فرمود: «و بدین جهت که روز قیامت نگوئید: من شما را به یاری خویش دعوت نکردم و حق خود را برایتان یادآور نشدم، و شما را به کتاب خدا از ابتدا تا انتهایش دعوت نکردم!» عمر گفت: قرآنی که همراه خود داریم ما را از آنچه بدان دعوت می کنی بی نیاز می نماید! سپس علی (علیه السلام) داخل خانه اش شد

اتمام حجت بر ابو بکر در القاب ادعایی

عمر به ابو بکر گفت: سراغ علی بفرست که باید بیعت کند، و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم، و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می شویم.

ابو بکر (کسی را) نزد علی (علیه السلام) فرستاد که: «خلیفه پیامبر را جواب بده!» فرستاده نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: «سبحان الله، چه زود بر پیامبر دروغ بستید! او و آنان که اطراف او هستند می دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده اند». فرستاده آمد و آنچه حضرت فرموده بود رسانید.

(ابو بکر) گفت: برو به او بگو: «امیر المؤمنین ابو بکر را جواب بده!» او هم آمد و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی (علیه السلام) فرمود: «سبحان الله، بخدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. بخدا قسم او می داند که این نام (امیر المؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشانیان شناخته شده است. خداوند عزّ و جلّ او را در روز قیامت بر کنار صراط می نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنّم وارد می کند».

فرستاده ابو بکر رفت و آنچه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می گوید: آن روز را هم در باره او سکوت کردند.

کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم

شب هنگام که شد علی (علیه السلام) حضرت زهرا (علیها السلام) بر چهارپایی سوار کرد و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت، و احدی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) را باقی نگذاشت

مگر آنکه در منزلشان نزد آنان رفت، و حقّ خود را برای آنان یادآور شد و آنان را به یاری خویش فرا خواند. ولی هیچ کس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را مبذول داشتیم، و زیر در یاریش از همه ما شدّت بیشتری داشت .

3 شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

نقشه حمله به خانه حضرت

وقتی علی (علیه السلام) خوار کردن مردم و ترک یاری او را، و متحدشدنشان با ابو بکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه نشینی اختیار کرد.

عمر به ابو بکر گفت: چه مانعی داری که سراغ علی بفرستی تا بیعت کند، چرا که کسی جز او و این چهار نفر باقی نمانده مگر آنکه بیعت کرده اند.

ابو بکر در میان آن دو نرمخوتر و سازشکارتر و زرنگ تر و دوراندیش تر بود، و دیگری (عمر) تندخوتر و غلیظ تر و خشن تر بود. ابو بکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفل را می فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است و نیز از طایفه بنی عدی بن کعب است .

ابو بکر، قنفل را نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) فرستاد و عده ای کمک نیز به همراهش قرار داد.

او آمد تا در خانه حضرت و اجازه ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد.

اصحاب قنفل به نزد ابو بکر و عمر برگشتند در حالی که آنان در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آن دو بودند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد وارد شوید و گر نه بدون اجازه وارد شوید.

آنها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: «به شما اجازه نمی دهم بدون اجازه وارد خانه من شوید». همراهان او برگشتند ولی خود قنفل ملعون آنجا ماند.

آنان (به ابو بکر و عمر) گفتند: فاطمه چنین گفت، و ما از اینکه بدون اجازه وارد خانه اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنان چه کار است!! سپس به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاورند. آنان هیزم برداشتند و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آنها را اطراف خانه علی و فاطمه و فرزندانسان (علیهم السلام) قرار دادند. سپس عمر ندا کرد بطوری که علی و فاطمه علیهما السلام بشنوند و گفت:

«بخدا قسم ای علی باید خارج شوی و با خلیفه پیامبر بیعت کنی و گر نه خانه را با خودتان به آتش می کشم»!

حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ جواب داد: در را باز کن و گر نه خانه تان را به آتش می کشیم! فرمود: «ای عمر، از خدا نمی ترسی که به خانه من وارد می شوی»؟! ولی عمر ابا کرد از اینکه برگردد .

آتش زدن در خانه و مجروح شدن حضرت زهرا (علیها السلام) بدست عمر

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد ! حضرت زهرا (علیها السلام) در مقابل او در آمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله!» عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و به پهلوی حضرت زد. آن حضرت ناله کرد: «یا ابتاه!» عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: «یا رسول الله، ابو بکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتاری کردند!»

دفاع امیر المؤمنین (علیه السلام) از حضرت زهرا (علیها السلام)

علی (علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) و وصیتی را که به او کرده بود بیاد آورد و فرمود: «ای پسر ضُهاک ، قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدری که از طرف خداوند گذشته و عهده‌ی که پیامبر با من نموده است می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی».

دستور ابو بکر برای حمله و آتش زدن خانه

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم هم آمدند تا داخل خانه شدند، و امیر المؤمنین (علیه السلام) هم سراغ شمشیرش رفت.

قنفذ نزد ابو بکر برگشت در حالی که می ترسید علی (علیه السلام) با شمشیر سراغش بیاید چرا که شجاعت و شدت عمل آن حضرت را می دانست.

ابو بکر به قنفذ گفت: «برگرد، اگر از خانه بیرون آمد (دست نگه دار) و گر نه در خانه اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید!» قنفذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی (علیه السلام) سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آن حضرت رفتند، و با عده‌ی زیادشان بر سر او ریختند.

عده‌ی شمشیرها را بدست گرفتند و بر آن حضرت حمله ور شدند و او را گرفتند و بر گردن او طنابی انداختند !!

مجروح شدن حضرت زهرا (علیها السلام) بدست قنفذ

حضرت زهرا (علیها السلام) جلو در خانه، بین مردم و امیر المؤمنین (علیه السلام) مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آن حضرت زد، بطوری که وقتی حضرت از دنیا می رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود . خداوند قنفذ را و کسی که او را فرستاد لعنت کند.

4 بیعت اجباری امیر المؤمنین (علیه السلام)

علی (علیه السلام)، از خانه تا مسجد

سپس علی (علیه السلام) را بردند و به شدت او را می کشیدند، تا آنکه نزد ابو بکر رسانیدند. و این در حالی بود که عمر بالای سر ابو بکر با شمشیر ایستاده بود، و خالد بن ولید و ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابو بکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود .

ورود بی اجازه به خانه حضرت زهرا (علیها السلام)

سلیم می گوید: به سلمان گفتم : آیا بدون اجازه به خانه فاطمه (علیها السلام) وارد شدند ؟! گفت: آری بخدا قسم، و این در حالی بود که «خمار» نداشت. حضرت زهرا (علیها السلام) صدا زد: «وا ابتاه، وارسول الله، ای پدر، ابو بکر و عمر بعد از تو با بازماندگانت بدرفتاری کردند در حالی که هنوز چشمان تو در قبرت باز نشده است» و این سخنان را حضرت با بلندترین صدایش ندا می نمود.

سلمان می گوید: ابو بکر و اطرافیانش را دیدم که می گریستند و صدایشان به گریه بلند شده بود. در میان آنان کسی نبود مگر آنکه گریه می کرد جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می گفت: ما را با زنان و رأی آنان کاری نیست!!

سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) هنگام ورود به مسجد

سلمان می گوید: علی (علیه السلام) را نزد ابو بکر رسانیدند در حالی که می فرمود: بخدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یابید. بخدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی کنم، و اگر چهل نفر برایم ممکن می شد جمعیت شما را متفرق می ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند.

ابو بکر تا چشمش به علی (علیه السلام) افتاد فریاد زد: «او را رها کنید!» علی (علیه السلام) فرمود: ای ابو بکر، چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید ! تو به چه حقی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می نمایی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر با من بیعت نکردی؟

شهادت حضرت زهرا و محسن علیهما السلام

قنغذ- که خدا او را لعنت کند- فاطمه (علیها السلام) را با تازیانه زد آن هنگام که خود را بین او و شوهرش قرار داد، و عمر پیغام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او مانع شد او را بزن. قنغذ او را به سمت چهارچوب در خانه اش کشانید و در را فشار داد بطوری که استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد، و همچنان در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

اتمام حجّت امیر المؤمنین (علیه السلام) با فضائلش

وقتی علی (علیه السلام) را به نزد ابو بکر رسانیدند عمر بصورت اهانت آمیزی گفت: «بیعت کن و این اباطیل را رها کن!»

علی (علیه السلام) فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: ترا با ذلّت و خواری می کشیم! فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر پیامبرش را کشته اید! ابو بکر گفت: بنده خدا بودن درست است ولی به برادر پیامبر بودن اقرار نمی کنیم! فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین من و خودش برادری قرار داد؟ گفتند: «آری!» و حضرت این مطلب را سه مرتبه بر ایشان تکرار کرد.

سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، و ای مهاجرین و انصار، شما را بخدا قسم می دهم که آیا در روز غدیر خم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدید که آن مطالب را می فرمود، و در جنگ تبوک آن مطالب را می فرمود؟

سپس علی (علیه السلام) آنچه پیامبر (صلی الله علیه وآله) علنی برای عموم مردم در باره او فرموده بود چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه برای آنان یادآور شد. (و مردم در باره همه آنها اقرار کردند و) گفتند: بلی، بخدا قسم.

حدیث جعل کردن ابو بکر

وقتی ابو بکر ترسید مردم علی (علیه السلام) را یاری کنند و مانع او شوند پیشدستی کرد و (خطاب به حضرت) گفت: آنچه گفתי حق است که با گوش خود شنیده ایم و فهمیده ایم و قلبهایمان آن را در خود جای داده است، و لکن بعد از آن من از پیامبر شنیدم که می گفت:

«ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگوار داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است. و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد».

افشای اسرار اصحاب صحیفه ملعونه

علی (علیه السلام) فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در این مطلب حضور داشته ؟ عمر گفت: خلیفه پیامبر راست می گوید. من هم از پیامبر شنیدم همان طور که ابو بکر گفت. ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: راست می گوید، ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم.

علی (علیه السلام) به آنان فرمود : وفا کردید به صحیفه ملعونه‌ای که در کعبه بر آن هم پیمان شدید که: «اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگیرید».

ابو بکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم! حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابا ذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می پرسم آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشنیدید که در حضور شما می فرمود: «فلانی و فلانی- تا آنکه حضرت همین پنج نفر را نام برد- ما بین خود نوشته ای نوشته اند و در آن هم پیمان شده اند و بر کاری که کرده اند قسم‌ها خورده اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم ... ؟»

آنان گفتند: آری ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که این مطلب را به تو می فرمود که «آنان بر آنچه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده اند، و در بین خود قراردادی نوشته اند که اگر من کشته شدم یا مردم، بر علیه تو ای علی متحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند».

تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هر گاه چنین شد دستور می دهی چه کنم؟

فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علی (علیه السلام) فرمود: بخدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می نمودند در راه خدا با شما جهاد می کردم. ولی بخدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.

جواب حدیث جعلی ابو بکر

دلیل بر دروغ بودن سخنی که به پیامبر نسبت دادید کلام خداوند تعالی است که **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا** ، «آیا بر مردم حسد می برند بر آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ دادیم».

کتاب یعنی نبوت و حکمت یعنی سنت و حکومت یعنی خلافت، و ما آل ابراهیم هستیم.

دفاع مقداد و سلمان و ابو ذر از امیر المؤمنین (علیه السلام)

مقداد برخاست و گفت: یا علی، به من چه دستور می دهی؟ بخدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم. علی (علیه السلام) فرمود: ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده

را بیاد بیاور.

(سلمان می گوید:) برخاستم و گفتم: قسم به آنکه جانم بدست اوست، اگر من بدانم که ظلمی را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می بخشم، شمشیرم را بر دوش می گذارم و با استقامت با آن می جنگم. آیا بر برادر پیامبر و وصیش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می آورید؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش! ابو ذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده اید، خداوند می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**، «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یک دیگرند، و خداوند شنونده و دانا است». آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه پوشیده و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشند و روغن آن مبارک است. محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است، و علی وصیی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است، و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همان طور که خداوند فرموده:

التَّيْبُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنان اند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند». هر که را خدا مقدم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید، و ولایت و وراثت را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است.

تهدید عمر به قتل برای بیعت

عمر، در حالی که ابو بکر بالای منبر نشسته بود به او گفت: چطور بالای منبر نشسته ای و این مرد نشسته و روی جنگ دارد و بر نمی خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم! این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام ایستاده بودند. وقتی گفته عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیر المؤمنین (علیه السلام) آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، بخدا قسم بر قتل پدران قدرت ندارند.

دفاع ام ایمن و بریده اسلمی از امیر المؤمنین (علیه السلام)

ام ایمن پرستار پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و گفت: «ای ابو بکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید!» عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت: «ما را با زنان چه کار است؟! بریده اسلمی برخاست و گفت: ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می کنی؟ تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می شناسیم! آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به شما فرمود: «نزد علی بروید و بعنوان امیر المؤمنین بر او سلام کنید؟» شما هم گفتید: آیا از امر خدا و امر رسولش است؟ فرمود:

آری.

ابو بکر گفت: چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود: «برای اهل بیت من نبوت و خلافت جمع نمی‌شود!» بریده گفت: «بخدا قسم پیامبر این را نگفته است. بخدا قسم در شهری که تو در آن امیر باشی سکونت نمی‌کنم». عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

کیفیت بیعت اجباری امیر المؤمنین (علیه السلام)

سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنیم! امیر المؤمنین (علیه السلام) سه مرتبه حجت را بر آنان تمام کرد، و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابو بکر هم روی دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد.

علی (علیه السلام) قبل از آنکه بیعت کند در حالی که طناب بر گردنش بود خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) صدا زد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند».

بیعت زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد

به زبیر گفته شد: بیعت کن. ولی ابا کرد. عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه با عده ای از مردم به همراهشان بر او حمله کردند و شمشیرش را از دستش بیرون کشیدند و آن را بر زمین زدند تا شکستند و او را کشان کشان آوردند.

زبیر- در حالی که عمر روی سینه اش نشسته بود- گفت: «ای پسر ضهاک، بخدا قسم اگر شمشیرم در دستم بود از من فاصله می‌گرفتی»، و سپس بیعت کرد.

سلمان می‌گوید: سپس مرا گرفتند و بر گردنم کوبیدند تا مثل غده ای ورم کرد. سپس دست مرا گرفتند و آن را پیچانیدند. لذا به اجبار بیعت کردم.

سپس ابو ذر و مقداد به اجبار بیعت کردند، و احدی از امت غیر از علی (علیه السلام) و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکردند، و در بین ما هم احدی گفتارش شدیدتر از زبیر نبود. او وقتی بیعت کرد چنین گفت: «ای پسر ضهاک، بخدا قسم اگر این طاغیانی که ترا کمک کردند نبودند تو در حالی که شمشیرم همراهم بود نزدیک من نمی‌آمدی، به خاطر پستی و ترسی که از تو سراغ دارم، ولی طاغیانی یافته ای که به کمک آنان قوی شده ای و قهر و غلبه نشان می‌دهی.

عمر عصبانی شد و گفت: آیا نام ضهاک را می‌آوری؟ گفت: مگر ضهاک کیست؟! و چه مانعی از ذکر نام او هست؟ ضهاک زنی زناکار بود، آیا این مطلب را انکار می‌کنی؟

آیا کنیز حبشی جدم عبد المطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد و پدرت خطّاب را بدنیا آورد. عبد المطلب هم ضهاک را بعد از زناایش به جدت بخشید و بعد خطاب را به دنیا آورد. خطّاب غلام جد من و ولد الزنا است!

ابو بکر بین آن دو را اصلاح کرد و هر کدام دست از یک دیگر برداشتند .

5 اتمام حجّت اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام)

سخنان سلمان بعد از بیعت

سلیم بن قیس می گوید: به سلمان گفتم: ای سلمان، آیا بیعت کردی و چیزی نگفتی؟ او گفت: بعد از آنکه بیعت کردم چنین گفتم: «بقیه روزگار را ضرر و هلاکت ببینید، آیا می دانید با خود چه کرده اید؟ کار درست کردید و به خطا رفتید! با سنت آنان که قبل از شما بودند که تفرقه و اختلاف می نمودند درست و مطابق انجام دادید، و از سنت پیامبرتان خطا رفتید که خلافت را از معدنش و از اهلش خارج ساختید . عمر گفت: ای سلمان، حال که رفیقت بیعت نمود و تو نیز بیعت کردی هر چه می خواهی بگو و هر چه می خواهی بکن و رفیقت هم هر چه می خواهد بگوید. سلمان می گوید: گفتم: از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «برابر گناه همه امتش تا روز قیامت و برابر عذاب همه آنان بر گردن تو و رفیقت که با او بیعت کردی خواهد بود».

عمر گفت: هر چه می خواهی بگو، آیا چنین نیست که بیعت نمودی و خداوند چشمت را روشن نساخت که رفیقت خلافت را بر عهده بگیرد؟! گفتم: شهادت می دهم که من در بعضی کتابهائی که از طرف خداوند نازل شده خوانده ام که تو- با اسم و نسب و اوصاف- در از درهای جهنم هستی. عمر گفت: هر چه می خواهی بگو. آیا خداوند خلافت را از اهل این خانه نگرفت که شما آنان را بعد از خداوند ارباب خود قرار داده اید؟! به او گفتم: شهادت می دهم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود، در حالی که در باره این آیه از او سؤال کردم که «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا» ، «در آن روز هیچ کس را مانند او عذاب نمی کند و هیچ کس را مانند او به بند نمی کشد». حضرت به من خبر داد که آن تو هستی. عمر گفت: ساکت شو، خدا صدايت را خفه کند، ای غلام، و ای پسر زن بدبو ! علی (علیه السلام) فرمود: ای سلمان، ترا قسم می دهم که ساکت باشی.

سلمان می گوید: بخدا قسم، اگر علی (علیه السلام) مرا به سکوت امر نکرده بود آنچه در باره او نازل شده و هر چه در باره او و رفیقش از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده بودم به او خبر می دادم. وقتی عمر دید من ساکت شدم گفت: تو مطیع و تسلیم او هستی.

سخنان ابو ذر بعد از بیعت

سلمان می گوید: وقتی ابو ذر و مقداد بیعت کردند و چیزی نگفتند، عمر گفت: ای سلمان، تو هم مثل دو رفیقت خودداری نمی کنی؟ بخدا قسم تو نسبت به اهل این خانه از آن دو نفر بامحبت تر نیستی و از آن دو بیشتر به آنان احترام نمی کنی. همان طور که می بینی خودداری کردند و بیعت نمودند.

ابو ذر گفت: ای عمر، ما را به محبت آل محمد و احترام آنان سرزنش می کنی؟ خدا لعنت کند- که لعنت کرده است- هر کس آنان را دشمن بدارد و به آنان نسبت ناروا دهد و به حق آنان ظلم کند و مردم را بر گردن ایشان سوار نماید و این امت را به پشت سرشان به طور قهقری برگرداند .
عمر گفت: آمین، خداوند لعنت کند هر کس را که به حق آنان ظلم کند! ولی نه بخدا قسم، ایشان را در خلافت حقی نیست و آنان با سایر مردم در این مسأله یکسانند! ابو ذر گفت: پس چرا بر علیه انصار با حق ایشان و دلیلشان استدلال کردید؟!

سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از بیعت

علی (علیه السلام) به عمر فرمود: ای پسر ضُهاک، ما را در خلافت حقی نیست، ولی برای تو و فرزند زن مگس خوار هست؟! عمر گفت: ای ابا الحسن، اکنون که بیعت کردی خودداری نما، چرا که عموم مردم به رفیق من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، پس گناه من چیست؟
علی (علیه السلام) فرمود: ولی خداوند عز و جل و رسولش جز به من راضی نشدند. پس تو و رفیقت و آنان که تابع شما شدند و شما را کمک کردند را به نارضایتی خداوند و عذاب و خواری او بشارت باد. وای بر تو ای پسر خطاب! اگر بدانی که چه جنایتی بر خود روا داشته ای. اگر بدانی از چه خارج شده و به چه داخل شده ای و چه جنایتی بر خود و رفیقت نموده ای! ابو بکر گفت: ای عمر، حال که با ما بیعت کرده و از شرّ او و حمله ناگهانی و فسادش در کارمان در امان شدیم بگذار هر چه می خواهد بگوید.

اصحاب صحیفه در تابوت جهنم

علی (علیه السلام) فرمود: جز یک مطلب چیزی نمی گویم. شما را بخدا یادآور می شوم ای چهار نفر- که منظور حضرت من و ابو ذر و زبیر و مقداد بود-، من از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: صندوقی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفرند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین . (آن صندوق) در چاهی در قعر جهنّم در صندوق قفل شده دیگری است. بر در آن چاه صخره‌ای است که هر گاه خداوند بخواهد جهنّم را شعله ور نماید آن صخره را از در آن چاه بر می دارد و جهنّم از شعله و حرارت آن چاه شعله ور می شود.
علی (علیه السلام) فرمود: شما شاهد بودید که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در باره آنان و «اولین» سؤال کردم، فرمود: اما «اولین» عبارتند از: فرزند آدم که برادرش (هابیل) را کشت، و فرعون فرعونها، و آن کسی که با ابراهیم (علیه السلام) در باره خداوند به منازعه پرداخت و دو نفر از بنی اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند، یکی از آنان کسی بود که یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصاری را نصرانی کرد. و ابلیس ششم آنان است . و اما «آخرین» عبارتند از دجال و این پنج نفر اصحاب صحیفه و نوشته و جبت و طاغوتی که بر سر آن باهم عهد بسته‌اند و بر عداوت با تو- ای برادر من- هم پیمان شده اند، و بعد از من بر علیه تو متحد می شوند. این و این، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنان را برای ما نام برد و بر شمرد.

سلمان می گوید: ما گفتیم: راست گفتی، ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدیم.

عثمان لعنت شده پیامبر (صلی الله علیه وآله)

عثمان گفت: ای ابا الحسن، آیا نزد تو و این اصحابت در باره من حدیثی نیست؟
علی (علیه السلام) فرمود: بلی، از پیامبر شنیدم که دو بار تو را لعنت کرد و بعد از آنکه ترا لعنت نمود برایت استغفار نکرد.
عثمان غضبناک شد و گفت: مرا با تو چه کار است! هیچ گاه مرا رها نمی کنی، نه در زمان پیامبر و نه بعد از او!
علی (علیه السلام) فرمود: آری، خداوند بینی ات را بر خاک بمالد.

پیشگوئی از ارتداد زبیر

عثمان گفت: بخدا قسم از پیامبر شنیدم که می فرمود: زبیر مرتدّ از اسلام کشته می شود! سلمان می گوید: علی (علیه السلام) بطور خصوصی به من فرمود: عثمان راست می گوید، او بعد از قتل عثمان با من بیعت می کند و بعد بیعت مرا می شکند و مرتدّ کشته می شود.

ارتداد مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) جز چهار نفر

سلمان می گوید: علی (علیه السلام) فرمود: «همه مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مرتدّ شدند جز چهار نفر . مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند.
پس علی (علیه السلام) شبیه هارون و عتیق شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.
از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: قومی از اصحابم از صاحبان شخصیت و مقام نسبت به من برای عبور از پل صراط می آیند. وقتی آنان را دیدم و آنان مرا دیدند و آنان را شناختم و آنان مرا شناختند، ایشان را از نزد من جدا می کنند. می گویم: پروردگارا، اصحابم! گفته می شود: نمی دانی بعد از تو چه کرده اند.
وقتی از ایشان جدا شدی به عقب برگشتند. من هم می گویم: دور از رحمت خدا باشند.

شباهت مسلمین به بنی اسرائیل

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: امت من سنّت بنی اسرائیل را مرتکب خواهند شد بطوری که

قدم جای قدم آنان می گذارند و تیر به همان جا که آنان زدند می زنند، و وجب به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع کارهای آنان را انجام خواهند داد، تا آنجا که اگر داخل سوراخ حیوانی شده باشند اینان نیز همراه آنان داخل می شوند. تورات و قرآن را یک نفر از ملائکه در یک ورق با یک قلم نوشته است، و مثلها و سنتها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است.

روایت از کتاب سلیم:

1. منهاج الفاضلین (نسخه خطی): ص 259.

2. بحار: ج 28 ص 23.

3. بحار: ج 28 ص 54.

4. بحار: ج 28 ص 261.

5. بحار: ج 43 ص 197 ح 29.

6. بحار: ج 81 ص 256 ح 18.

7. بحار: ج 92 ص 40.

8. بحار: ج 8 قدیم ص 242.

9. عوالم العلوم، جلد حضرت زهرا (علیها السلام): ص 220 ح 2.

10. مدینه المعاجز: ص 132.

11. کفایة الموحدين: ج 2 ص 230.

روایت با سند به سلیم:

1. کتاب بهار (حسین بن سعید) به روایت ابن طاوس در کتاب الیقین: باب 115.

2. روضه کافی: ص 343 ح 541.

3. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 105.

4. اثبات الوصیة (علامه حلی): ص 7.

5. المحتضر: ص 60.